

فریدریش ویلهلم نیچه



این است انسان

چگونه آن می‌شویم که هستیم



ترجمه‌ی دکتر سعید فیروزآبادی

۱۳۸۴

نیچه، فریدریش ویلهلم ۱۸۴۴ - ۱۹۰۰ م
این است انسان چگونه آن می‌شویم که هستیم / فریدریش نیچه: ترجمه سعید
فیروزآبادی. - تهران: جامی، ۱۳۸۴.

۱۸۴ ص. - (مجموعه آثار نیچه: ۹)
ISBN: 964-7468-92-X
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: *Ecce homo*: 1999.

۱. نیچه، فریدریش ویلهلم، ۱۸۸۴ - ۱۹۰۰ م. *Nietzsche, Friedrich Wilhelm*.
سرگذشت‌نامه. ۲. فیلسوفان - آلمان - سرگذشت‌نامه. الف. فیروزآبادی، سعید، ۱۳۴۴. -
مترجم. ب. عنوان.

۱۹۳ B۲۳۱۶/آ۳

۱۳۸۴

م۸۴ - ۳۲۶۵۳

کتابخانه ملی ایران



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۱۶۲
تلفن ۶۶۴۰۰۲۲۳

این است انسان

فریدریش نیچه

ترجمه: دکتر سعید فیروزآبادی

چاپ نخست: ۱۳۸۵

شمارگان: ۲۲۰۰ جلد

چاپ: نیل

حروف‌نگاری: کوشش

حروف‌نگار، سوسن خامنه‌ای

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۶۴ - ۷۴۶۸ - ۹۲ - X

ISBN: 964 - 7468 - 92 - X

فهرست

۵	یادداشت مترجم
۷	پیشگفتار
۱۵	متن کتاب
۱۷	چرا چنین فرزانه‌ام
۳۳	چرا چنین هوشمندم
۵۶	چرا کتاب‌هایی چنین خوب می‌نگارم
۶۸	زایش تراژدی
۷۵	رساله‌های نابه‌هنگام
۸۱	انسانی، بسیار انسانی
۸۹	سپیده‌دم
۹۳	حکمت شادان
۹۵	چنین گفت زرتشت
۱۱۲	فراسوی نیک و بد
۱۱۴	تبارشناسی اخلاق
۱۱۶	غروب بتان
۱۱۹	قضیه‌ی واگنر
۱۲۷	چرا من تقدیر هستم
۱۴۱	پی‌گفتار: زرتشت، نیچه و لوسالومه

به نام خداوند جان و خرد

یادداشت مترجم

فریدریش نیچه فرزند خانواده‌ای پروتستان بود و در پانزدهم اکتبر ۱۸۴۴ در روکن^۱ دیده به جهان گشود. از ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۴ به مدرسه‌ی پفورتن رفت و بعد به تحصیل الهیات و فقه‌اللغه کلاسیک در دانشگاه‌های بن و لایپزیگ پرداخت. ۱۸۶۹ بدون اخذ مدرک دکتری و نگارش رساله‌ی استادی به سفارش استادش، ریچل، برای تدریس به دانشگاه بازل فرا خوانده شد. آشنایی و دوستی نیچه از سال ۱۸۶۸ با ریشارد واگنر و قطع رابطه با او در سال ۱۸۷۸ بر زندگی و آثار نیچه تأثیری فراوان بر جا نهاد. تأثیر قدرتمند هنر واگنر سبب نگارش نخستین اثر نیچه با عنوان زایش تراژدی از روح موسیقی (۱۸۷۲) شد و در آن نیچه تصویری از هنر کلاسیک دوره‌ی روم و یونان باستان را مطرح ساخت. در این نوشته نیچه به وضوح از زبان‌شناسی روی می‌گرداند و به فلسفه می‌پردازد.

نیچه تدریس در دانشگاه را به دلیل بیماری در سال ۱۸۷۹ رها می‌کند و یکسره به نگارش آثار فلسفی روی می‌آورد. افزون بر واگنر شوپنهاور نیز بیش‌ترین تأثیر را بر نیچه نهاده است. در فلسفه‌ی نیچه چون شوپنهاور فلسفه‌ی خواست مطرح می‌گردد.

از مشهورترین آثار نیچه باید به چنین گفت زرتشت (۱۸۸۳ - ۱۸۸۵) نیز اشاره کرد. این اثر کاملاً فلسفی با شیوه‌ی بیان ادبی بر بسیاری از

1. Röcken.

نویسندگان سده‌ی بیستم اروپا تأثیر نهاد و هنوز هم این تأثیر مشاهده می‌شود. نیچه بعدها به بسط و گسترش نظام فلسفی خود در خواست قدرت پرداخت و در فراسوی نیک و بد، پیش‌درآمدی بر فلسفه‌ی آینده (۱۸۸۶) این نظام را مطرح ساخت.

در آغاز سال ۱۸۸۹ و در شهر تورین تعادل روحی نیچه بر هم خورد و پس از آن با همان روان‌پریشی در ینا، ناومبورگ و وایمار به زندگی ادامه داد و سرانجام بیست و پنجم اوت ۱۹۰۰ در وایمار درگذشت. بی‌شک ادبیات، فرهنگ و تمدن غرب در سده‌ی بیستم تأثیر فراوانی از اندیشه‌های نیچه پذیرفته است.

اما این فیلسوف که بهترین نمونه‌ی بیماران روان‌تنی است، در سال ۱۸۸۸، یعنی یک سال پیش از روان‌پریشی نهایی، به نگارش آثار و طرح‌های فراوانی پرداخت. این است انسان نیز در همان سال نگاشته شد و بعدها پترگاست، شاگرد و دوست صمیمی نیچه، این اثر را برای چاپ و انتشار آماده ساخت. در سیر تکاملی آثار نیچه مشخص شده است که برخی از بخش‌های این اثر را خواهر نیچه حذف کرده و حتی آن‌ها را «پرشان‌گویی» خوانده است. از این رو ترجمه‌ی حاضر براساس متن آلمانی و با تصحیح و گردآوری جورجیو گلی و ماتسینو مونتیناری در سال ۱۹۹۹ به فارسی ترجمه شد. امید است این اثر که نیچه در آن به بازگویی شرح زندگی و دلیل نگارش آثار خود می‌پردازد، برای درک بهتر اندیشه و فلسفه‌ی او درخور توجه قرار گیرد.

دکتر سیدسعید فیروزآبادی

شهریور ۱۳۸۴

پیش گفتار

با این پیش‌بینی که من ناگزیرم خیلی زود به آن سخت‌ترین ضرورت انسانی بپردازم که تاکنون مطرح شده است، چاره‌ای جز آن ندارم که بگویم من کیستم. به احتمال زیاد این نکته را می‌دانند، زیرا بدون «شواهد» کاری نکرده‌ام. اما سوء تفاهم بین سترگی وظیفه‌ی من و خُردی معاصران من به این دلیل مطرح می‌گردد که آنان به سخن من گوش فرا نداده و حتی مرا ندیده‌اند. من تنها به اعتبار خویش زنده هستم و شاید پیش‌داوری صرف باشد که بگویم من زندگی می‌کنم؟... تنها نیاز به صحبت با آن «فرهیخته‌ای» دارم که تابستان به ابرنگ‌نژادین^۱ می‌آید تا به من بقبولاند که زندگی نمی‌کنم... در چنین شرایطی تنها یک وظیفه وجود دارد که عادت و بیش‌تر غرور غرایزم به ستیزه با آن برمی‌خیزد، منظورم بیان این نکته است که به سخن من گوش فرا دهید! زیرا من چنین و چنان هستم. خاصه مرا با دیگران اشتباه نکنید!

برای مثال من دیو یا هیولای اخلاق نیستم، بلکه حتی سرشت من

۱. Oberengnadin، منطقه‌ای در سوئیس. (همین جا یادآور می‌شود که تمامی پانوش‌ها افزوده‌ی مترجم است.)

متضاد آن‌گونه‌ی انسانی است که تاکنون چون گونه‌ای پر فضیلت آن را ستوده‌اند. سر بسته بگویم، به نظرم می‌رسد که دقیقاً همین دگرگونی مایه‌ی افتخار من است. من شاگرد دیونیزوس^۱ فیلسوف هستم، حتی بیشتر می‌پسندم که ساتیری^۲ باشم تا قدیس. اما تنها این نوشته را می‌خوانند. شاید بخت یارم شود، شاید این نوشته هیچ مفهومی جز بیان این تضاد به شیوه‌ای شادکام و انسان‌دوستانه نداشته باشد. در این صورت آخرین وعده‌ای که می‌دادم، «اصلاح» بشریت بود. هیچ بت دیگری را بر پا نخواهم ساخت و آن بتان کهن خواهند آموخت که پاهای گلی چیست. واژگونی بت‌ها (یعنی همان «آرمان‌ها» از دیدگاه من) کار و پیشه‌ی من است. آن هنگام که عالم آرمانی را به دروغ بنا نهادند، ارزش، مفهوم و حقیقت واقعیت را از بین بردند... «عالم بود» و «عالم نمود» همان عالم دروغین و واقعیت است... دروغ آرمان تاکنون نفرین واقعیت بوده و حتی بشریت نیز تا سر حد پست‌ترین غرایز خود فریب آن را خورده و به راه خطا رفته است، یعنی تا سر حد پرستش ارزش‌های واژگونه‌تر از آنی که هست، رفته و گویی این ارزش‌ها تازه تضمین بالندگی، آینده و حق متعالی او نسبت به آینده بوده است.

۳

آن کس که بلد باشد هوای نوشته‌های مرا تنفس کند، می‌داند که این هوای بلندی‌ها، هوایی قوی است. باید برای چنین هوایی ساخته شده باشیم، زیرا در چنین هوایی خطر سرماخوردگی کم نیست. یخ در همین

۱. خدای باروری و شراب در اساطیر یونانی.

۲. ساتیرها در اساطیر یونان پیروان دیونیزوس بودند و بیش‌تر در کوه‌ها و جنگل‌ها زندگی می‌کردند. شیوه‌ی زندگی ساتیرها بیش‌تر خوشگذرانی و شیطنت بود.

نزدیکی و تنهایی هراس‌انگیز است، اما شگفتا که همه چیز در پرتوی نور چنین آرام گرفته است! شگفتا که تنفس چه آزادانه است! شگفتا که بسیاری از امور را زیرپای خود حس می‌کنیم! فلسفه تا آن جا که من اکنون دریافته‌ام، زیستن داوطلبانه در یخ و کوهستان‌های بلند است، یعنی کندوکاو برای تمامی امور بیگانه و شک‌برانگیز هستی و هر آنچه که تاکنون اخلاق آن را تاراندۀ است. برپایه‌ی تجربه‌ای طولانی که در آوارگی بر این بلندی‌های ممنوع کسب کرده‌ام، دلایلی را آموخته‌ام که تاکنون سبب اخلاقی و آرمانی شدن امور می‌شده‌اند، یعنی آموخته‌ام که آن‌ها را بسیار متفاوت از آن دلایل پسندیده بدانم. این چنین تاریخ پنهان فیلسوفان و روان‌شناسی نام‌های سترگ آنان بر من روشن شده است. جان تا چه حد تاب حقیقت را می‌آورد و تا چه سان پروای حقیقت را می‌کند؟ درک همین نکته در گذر زمان بیش‌تر و بیش‌تر سنجۀ حقیقی من شد. خطا (ایمان به آرمان) کوری نیست، خطا بزدلی است... هر موفقیتی، هر گامی به پیش در شناخت ناشی از دلیری، سختگیری بر خوشتن و پاکی با خود است... من آرمان‌ها را رد نمی‌کنم، تنها در تماس با آن‌ها دست‌کشی بر دست می‌کنم... ما با ممنوعیت‌ها می‌ستیزیم و این نشانه‌ای از پیروزی فلسفه‌ی من است، زیرا تاکنون پیوسته تنها حقیقت را ممنوع دانسته‌اند.

۴

بین نوشته‌های من زرتشت اثری خاص است. با این اثر بزرگ‌ترین هدیه‌ای را به بشریت اعطا کردم که تاکنون وجود داشته است. این کتاب با آوازه‌ای هزاران ساله تنها والاترین کتابی نیست که وجود دارد، بلکه کتاب آن هوای بلندی‌هاست و تمامی واقعیت انسان در فاصله‌ای بس سترگ زیرپای آن است، ژرف‌ترین کتابی است که از درونی‌ترین غنای حقیقت

زاده شده و چاهی خشک ناشدنی است که هر دلوی پس از رسیدن به ژرفای آن لبریز از زر و نیکی خواهد شد. این جا هیچ «پیامبر» یا از جمله بیماران نفرت‌انگیز دوجنسی اراده‌ی قدرتی که نام بنیانگذاران دین را بر آنان می‌نهند، سخن نمی‌گوید. به ویژه باید آن طنین، آن آوای آرام‌بخشی را که از این دهان برمی‌آید به درستی شنید تا در حق مفهوم حکمت آن با همدردی ظلمی روا نداریم. «خاموش‌ترین سخنان آن است که طوفان برمی‌انگیزد و اندیشه‌هایی که با پنجه‌ی کبوتران می‌آیند، عالم را هدایت می‌کنند.»

انجیرها از درختان فرو می‌ریزد، پوست سرخ انجیرهای خوب و شیرین هنگام فرو افتادن کنده می‌شود. برای انجیرهای رسیده من باد شمالی هستم.
از این روای دوستان، چون انجیرها این آموزه‌ها نصیب شما می‌شود، شهد آن را بچشید و گوشت شیرین آن را بخورید! همه جا پاییز است و آسمان صاف و بعد از ظهر.

این جا هیچ خشک‌اندیشی سخن نمی‌گوید، این جا «وعظ» نمی‌کنند، این جا ایمان نمی‌طلبند، بلکه از دریای بی‌کران نور و ژرفای نیک‌بختی قطره قطره، جمله جمله و با آرامشی لطیف این سخنان را فرو می‌ریزند. چنین کاری تنها از عهده‌ی بزرگان برمی‌آید و گوش سپردن امتیازی بی‌همانند است، هیچ‌کس نیست که آزادانه گوش به زرتشت بسپارد... آیا با این همه زرتشت خود فربکار نیست؟... اما آن هنگام که برای نخستین بار به تنهایی خود بازگردد، با خود چه خواهد گفت؟ دقیقاً عکس آن حرفی را خواهد زد که «حکیم»، «قدیس»، «مصلح عالم» و دیگر فاسدان در چنین حالی می‌گویند... او نه تنها دگرگونه سخن نمی‌گوید، بلکه خود نیز دگرگونه است...

تنها ره می‌سپارم، ای رهروان من! حتی شما نیز تک و تنها ره

خواهید سپرد! این خواست من است.

از من دوری کنید و در برابر زرتشت مقاومت ورزید! حتی برتر از آن، از او شرم کنید! شاید شما را فریفته باشد.

انسانِ اهل شناخت تنها نباید دشمنانش را دوست بدارد، بلکه باید قادر باشد به آنان نفرت ورزد.

اگر پیوسته شاگرد بهانید، زحمت آموزگار خویش را جبران نکرده‌اید.

راستی چرا نمی‌خواهید این حلقه‌ی گل مرا پرپر کنید؟

به من احترام می‌ورزید، اما اگر روزی احترام شما واژگون شود، چه خواهد شد؟

زنهار که این تندیس به شما گزند نمی‌رساند!

می‌گویید به زرتشت باور دارید؟ اما زرتشت دیگر کیست! شما

به من ایمان دارید، اما مومنان دیگر کیستند؟

هنوز خود را نجسته بودید که مرا یافتید. این گُنش همه‌ی

مومنان است و از این رو تمامی این ایمان ارزشی اندک دارد.

حال فرمان می‌دهم که مرا از یاد برید و خویشتن را بیابید و تازه

آن هنگام که همگی مرا انکار کردید، به میان شما باز خواهم گشت.

فریدریش نیچه